

UDC: 17.037

LBC: 87.3(4\8)

پارادایم حکمی مطهری و امکان رهایی از نیهیلیسم

محمد هادی مدنی*

چکیده. نیهیلیسم به عنوان بی‌ارزش شدن همه ارزش‌ها و باورها یکی از مهمترین مسائل فلسفی و بحران تمدنی انسان معاصر است. به نظر هایدگر نیهیلیسم ناشی از متافیزیک و سوژکتیویسم است. به این معنا سبطه تفکر متافیزیک و سوژکتیویسم منجر به فراگیری نیهیلیسم می‌شود. با توجه به جنبه‌های الحادی و مخرب این نحله فلسفی، جستجوی اندیشه‌هایی به منظور یافتن امکان‌هایی برای رهایی از آن، ضروری به نظر می‌آید. از سوی دیگر مرتضی مطهری به دلیل داشتن یک سری ویژگی منحصر به فرد از اندیشه‌های اصیلی برخوردار بوده و این نیز پرسش «پارادایم حکمی مطهری برای رهایی از نیهیلیسم دارای چه امکان و ظرفیت‌هایی است» را به وجود می‌آورد. این مقاله در صدد است با روش تحلیلی-توصیفی و استفاده از نگاه پارادایمی به این پرسش پاسخ بدهد. به نظر می‌رسد پارادایم حکمی مطهری علیرغم دارا بودن عناصر متافیزیکی و سوژکتیویستی، به دلیل برخورداری از رویکردهای وجودی، شهودی و قرآنی امکان رهایی از نیهیلیسم را فراهم می‌کند. با این حال باید گفت که این بخش از اندیشه‌های مطهری در مقابل اندیشه‌های فلسفی و متافیزیکی وی تحت شعاع قرار گرفته و مغفول مانده است.

کلیدواژه‌ها: نیهیلیسم، متافیزیک، سوژکتیویسم، رهایی، مطهری

1. مقدمه

نیهیلیسم به عنوان یک اندیشه و گرایش فلسفی و همچنین خصلت انسان معاصر غربی، در دوره کنونی بحث‌های زیادی را به خود اختصاص داده است. پیچیدگی ریشه، علل و ابعاد فلسفی و پیامدهای بحران آفرین عینی و تمدنی این نحله فکری به منزله الحاد جدید، بسیاری از اندیشمندان را به منظور یافتن امکان‌هایی برای عبور از آن، به تکاپو واداشته است. تبدیل شدن نیهیلیسم به سبک زندگی انسان معاصر غربی و گسرس این نوع سبک زندگی در فرایند جهانی شدن یا جهانی سازی و تشدید آن با الگوهای مصرف گرایی در نظام سرمایه‌داری، اهمیت این موضوع و ضرورت پیدا کردن راه‌هایی برای غلبه بر آن را دوچندان کرده است. بی‌شک یکی از این راه‌ها، شناسایی افکار و اندیشه‌هایی است که امکان رهایی از نیهیلیسم را فراهم می‌کنند. هر چند در این خصوص مدعیان زیادی هستند که به نظر می‌سد بسیاری از آنها به جز تقویت کردن و آب

* دکتری علوم سیاسی از دانشگاه تهران و پژوهشگر همکار گروه اندیشه سیاسی پژوهشگاه بین‌المللی المصطفی (ص)، ترکیه

E-mail: mhadimadani@yahoo.com

<https://orcid.org/0000-0002-8055-7911>

ارجاع به مقاله: مدنی، محمد هادی. [2022]. پارادایم حکمی مطهری و امکان رهایی از نیهیلیسم. مجله «متافیزیکا». شماره اول (17)، صفحه. 144-130

Article history:

Received: 11.11.2021

Accepted: 01.03.2022

به آسیاب نیهیلیسم ریختن، نقش و کارکرد دیگری ندارند. علت این امر ناشی از عدم شناخت دقیق ماهیت مبانی فلسفی نیهیلیسم است. به این دلیل در این عرصه، شناسایی افکار و اندیشمندان اصیل و عمیق از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. به نظر می‌رسد مرتضی مطهری به دلیل داشتن ویژگی‌های منحصر به فرد یکی از این اندیشمندان اصیل و عمیق به شمار می‌آید. تحصیلات فراگیر، عمق مطالعاتی در رشته‌های مختلف علوم دینی، پژوهش‌های به روز، اخلاص، جدیت، دردمندی و در نهایت شهادت در راه اندیشه و باورهای خویش ویژگی‌هایی هستند که این متفکر و اندیشه‌هاش را اصیل ساخته است. مقاله حاضر با این پیش فرض در صدد است با بررسی کلان اندیشه‌های حکمی مطهری، ظرفیت‌های آن را در رابطه با امکان رهایی از نیهیلیسم بسنجد و آشکار نماید.

2. نیهیلیسم

نیهیلیسم در واقع به حالت خاص روان شناختی اطلاق می‌گردد. این حالت به طور اغلب هستی خدا، ابدیت، روح، استقلال اراده، حاکمیت عقل، بی طرفی ارزش‌ها، امکان علم و آینده مثبت تاریخ را رد کرده و دارای نوع ناامیدی و بدبینی است. (17, p.416) جمله «خدا مرده است» در دوره معاصر نماد نیهیلیسم شده است. نام خدا در جمله «خدا مرده است» شامل غایات خارج از زندگی زمینی ما، یعنی جهان فوق حسی آرمان‌ها است. (18, p.21) نیچه با استعاره خدا، فقط خدای مسیحیت را مد نظر ندارد، بلکه جهان فوق حسی آرمان‌ها را نیز نشان می‌دهد. دنیای فوق حسی آرمان‌های ذکر شده، شامل غایاتی برای این جهان اما خارج از زندگی زمینی ما است. این به این معنی است که این جهان از بالا و به تعبیری از خارج تعیین می‌شود. این ساختاری که توسط افلاطون بنیانگذاری شد، به عنوان عالی‌ترین ارزش‌های تشکیل دهنده تاریخ متافیزیک غرب، همیشه بوده است. عالم ایده‌ها خدای مسیحیت و حوزه نومن کانتی است. از بین رفتن این امر فوق حسی یعنی مرگ خدا، بی‌ارزش شدن ارزش‌ها، نیهیلیسم است. (18, p.14) نیچه نیهیلیسم را به عنوان "بی‌ارزش شدن بالاترین ارزش‌ها" تعریف می‌کند. (19, p.23) به گفته نیچه، سنت متافیزیکی غربی با بیرون کشیدن حقیقت از آن چیزی که موجود بوده است، توسط افلاطون شکل گرفت. (20, p.37-39)

از دیدگاه نیچه و هایدگر، متافیزیک غرب منشأ نیهیلیسم است. متافیزیک که از سه بخش انتولوژی، اپستمولوژی و لوژیک تشکیل می‌شود و منبع همه اینها نیز نگاه موجود بین یا اتیک بین است از طریق طرح عالم مثل و غفلت از وجود با افلاطون شروع شده است. نیچه دو نوع نیهیلیسم یعنی نیهیلیسم اخلاقی و ارزشی را مورد تأکید قرار داده است. منتها هایدگر نیهیلیسم وجودی را نیز به این دو اضافه کرده و نیهیلیسم اخلاقی و ارزشی را در حقیقت حاصل نیهیلیسم وجودی دانسته است. از دیدگاه هایدگر، فلسفه به عنوان یک تفکر خاص و نحوه اندیشیدن وارد هر فرهنگی بشود، آن را نیهیلیست خواهد کرد. آخرین منزل گاه متافیزیک غرب سوپژکتیویسم است و در این منزل گاه آدمیان اسیر تفسیر و برداشت‌هایی می‌شوند و تفسیر و برداشت‌ها را واقعیت می‌انگارند. بنابراین، همه عالم را سوژه به وجود می‌آورد. این حرف نیچه که همه ارزش و باروها با دروغ شروع می‌شود و بعداً اینها تبدیل به باور می‌شود و در نهایت نیز نام فضیلت به خود می‌گیرد، با سوپژکتیویسم ارتباط تنگاتنگ دارد. در حقیقت سوپژکتیویسم جمع‌آوری امور در ذهن، شکل دادن به آنها و تلقی آنها به مثابه واقعیت است. سوپژکتیویسم در تکنولوژی ظهور کرده، مانع ظهور وجود گردیده و امور دیگر را بر وجود تحمیل می‌کند. این نوع تفکر، به عنوان تفکر گشتالی نامیده می‌شود. بحران از آنجا شروع می‌شود که تفکر گشتالی به بخشی از وجود اجازه ظهور نمی‌دهد، در حالی که این

بخش از وجود جزء هستی ما است و وقتی که ظهور پیدا نمی‌کند، بحران شروع می‌شود. این خطرناک‌ترین نوع نیهیلیسم یعنی نیهیلیسم وجودی است. (2, p.215)

از سوی دیگر کارگیری سنت تفکر متافیزیکی در حوزه دین یک دانش را به وجود آورده است. این دانش که چارچوب، ساختار و ظرفیت‌های خود را از متافیزیک می‌گیرد، تئولوژی نامیده می‌شود.

«تئولوژی یا تفکر تئولوژیک به معنای مجموعه گزاره‌ها و باورهای نهادینه شده در تاریخ یک قوم است که خود را به منزله حقایق مطلق، یعنی حقایق ازل، ابدی، فراجغرافیایی، فراقومی، فرافرهنگی و در یک کلمه فراتاریخی وانمود می‌کنند». (1, vol.5 p.36)

با توجه به دیدگاه‌های نیچه و به ویژه هایدگر در مورد ارتباط خاص بین تفکر متافیزیکی و نیهیلیسم، تئولوژی نیز در حقیقت به دلیل ماهیت متافیزیکی خویش، پدید آورنده نیهیلیسم محسوب می‌شود. نگاه موجود بین یا انتیک بین، سوژه محور، مفهومی و گزاره‌ای به مسائل الهیاتی و دوگانه‌سازی‌های بنیادی و معرفت‌حصولی از ویژگی‌های اصلی این نوع تفکر به حساب می‌آیند.

3. پارادایم حکمی مطهری

برای سنجش ظرفیت‌های اندیشه‌های حکمی مطهری در رابطه با امکان رهایی از نیهیلیسم لازم است که اندیشه‌های این متفکر به صورت کلان مورد بررسی قرار گیرد. در این خصوص به نظر می‌رسد نگاه پارادایمی به اندیشه‌های حکمی مطهری می‌تواند در مورد ماهیت و ظرفیت‌های آن راهگشا باشد. پارادایم، به هر مدل ایدئالی اطلاق می‌شود که برای قضاوت یا طرز نگاه معیاری را ارائه می‌دهد. به عبارت دیگر، پارادایم تئوری ایدئال و چارچوب مفهومی است که نوع نگاه دانشمند را معین کرده و امکان توضیح پدیده‌ها را برای وی فراهم می‌نماید. پارادایم در هر رشته علمی که آن را هدایت می‌کند، استانداردها و قوانین تحقیق را معین نموده، کار و کوشش‌های دانشمندان را هماهنگ کرده و به آنها سامان می‌دهد. توماس کوهن که این اصطلاح را در فلسفه علم ابداع کرده، حاصل تجربه بودن فرضیه‌ها و تئوری‌ها را رد کرده و یک نگاه کل‌گرایانه را در رابطه با پدیده‌ها پذیرفته است. تئوری و یا پارادایم‌ها مجموعه‌هایی هستند که بدون اینکه از پدیده‌ها استخراج شوند به آنها معنا می‌بخشند و فعالیت و اندیشه‌های علمی توسط چارچوب‌های مفهومی شکل می‌گیرند. (17, p.675)

مطهری آثار زیاد و متعددی دارد. بررسی همه این آثار بی‌شک در این فرصت امکان‌پذیر نیست. به این دلیل با استفاده از نگاه پارادایمی، بررسی کلان‌الگو و مدل حکمی مطهری که او در تحلیل موضوعات حوزه پژوهشی خویش به آن وابسته بود، بهترین راه به نظر می‌رسد. در این خصوص نوع نگاه مطهری به فلسفه و عرفان، براهین اثبات وجود خدا و انسان کامل اهمیت ویژه‌ای دارد. دیدگاه مطهری در مورد فلسفه و عرفان امکان مقایسه آن را با متافیزیک که زاینده نیهیلیسم است، محقق می‌نماید. از سوی دیگر بررسی براهین اثبات خدا از نگاه مطهری نیز به طور خاص نوع نسبت نظام الهیاتی وی را نسبت به متافیزیک معین می‌سازد. بحث‌های مربوط به انسان کامل هم در حقیقت نشان‌دهنده الگوهای عینی است که با تحلیل آن می‌توان به نوع اندیشه یا حکمت سازنده آن را شناسایی و نسبت آن را با متافیزیک معین ساخت و در مورد امکان رهایی از نیهیلیسم قضاوتی نمود. بنابراین، با شناخت مواضع مطهری درباره این موضوعات، می‌توان درباره اندیشه‌های حکمی او در برابر نیهیلیسم قضاوت کرد و ظرفیت‌های آن را سنجید.

1.3. الف. نگاه مطهری به فلسفه و عرفان و مقایسه آن با سنت متافیزیکی غرب

از دیدگاه مطهری فلسفه درباره کلی‌ترین مسائل هستی که مربوط به هیچ موضوع خاص نیست و به همه موضوعات هم مربوط است، بحث می‌کند و آن علمی است که همه هستی را به عنوان موضوع واحد مورد مطالعه قرار می‌دهد. (3, vol.1, p.133)، (12, vol.12, p.38-39) فلسفه عبارت است از یک سلسله مسائل بر اساس برهان و قیاس عقلی که از مطلق وجود و احکام و عوارض آن گفتگو می‌کند. فلسفه از بود و نبود اشیاء سخن می‌گوید و احکام مطلق هستی را مورد دقت قرار می‌دهد. (5, vol.1, p.43-44) در جای دیگر او فلسفه را به عنوان علمی به احوال و احکام اعیان موجودات به اندازه قدر و ظرفیت بشری تعریف می‌کند. (6, p.304) به طور کلی رسالت اصلی فلسفه بر اساس یک نگاه، اثبات وجود اشیاء است که علامه طباطبائی در اصول فلسفه فقط به همین یکی تکیه کرده‌اند. طبق دیدگاه دیگر، رسالت فلسفه بیان ماهیت اشیاء است آنجایی که اشیاء وجودشان مشخص است و ماهیت‌شان نامشخص. در این خصوص نگاه سوم هم این است که رسالت فلسفه اصلاً نه اثبات وجود اشیاء است و نه بیان ماهیت اشیاء، بلکه بیان احکام «موجود بماهو موجود» است. (7, vol.1, p.57)

هدف فلسفه این است که انسان در نظام فکری، جهان کلی شود و از نظر اندیشه، جهان عقلی گردد. (8, p.191) مشخص فیلسوف دو چیز است: یکی آنکه عالم را هیچ در هیچ نمی‌داند و دیگر آنکه درک کردن حقایق عالم را کما هو علیه میسر می‌داند. (4, p.54) بنابراین، عقل انسان قادر است حقایق این عالم را کشف کند و معرفت عقلی معرفتی اصیل و قابل اعتماد و استناد است و بی‌اعتبار نیست. (9, p.31) از دیدگاه مطهری، کارکرد اصلی فلسفه یا به طور کلی نقش فلسفه و استدلالات فلسفی رفع شبهات است. (15, p.68) همچنین جمیع قوانین کلی علمی قانون بودن و قطعی بودنشان متوقف به یک سلسله اصول کلی است که فقط فلسفه می‌تواند عهده دار صحت آن اصول باشد. (5, vol.1, p.46)

اگرچه مطهری بیش از هر چیزی به عنوان فیلسوف معروف است ولی او نگاه ویژه‌ای به عرفان نیز دارد. او با انتقاد از برخی دیدگاه‌های عارفان، در کل ظرفیت‌های معرفتی و انسان سازی عرفان را مهم می‌شمارد. از دیدگاه مطهری در رابطه با عرفان و عارفان چند نکته انقادی وجود دارد. نکته اول این است که عرفا بیش از اندازه عقل را تحقیر کرده‌اند. (9, p.169) مسئله دیگر این است که در عرفان فقط درون گرایی مطرح است، یعنی برون گرایی خیلی تحت الشعاع قرار گرفته است؛ جنبه فردی در آن زیاد است و جنبه اجتماعی محو شده یا بگوییم کمرنگ شده است. (9, p.161) نکته سوم هم این است که قسمتی از دعوت عرفان به ترک خودی و رفتن از خود و نفی خود و نفی خودبینی است. (9, p.184)

افزون بر این دیدگاه‌های انتقادی مطهری با بحث‌های تطبیقی که بین فلسفه و عرفان انجام می‌دهد، سعی می‌کند عرفان را از فلسفه متمایز و ظرفیت‌های مثبت آن را آشکار نماید. در این راستا او به چند نکته اشاره می‌کند. در بعد معرفت شناختی از دیدگاه مطهری، نقطه اصلی‌ای که راه عرفان را از فلسفه جدا می‌کند این است که عرفان معتقد است که باید حس درونی انسان را پرورش داد، ولی فیلسوف بیشتر به پرورش دماغ و عقل و فکر و استدلال معتقد است. (11, p.50) در بعد انسان شناختی، یک تفاوت بین مکتب عقل و مکتب عرفان در مسئله "من" انسان

است. آیا «من» انسان همان است که فکر می‌کند یا آن است که عشق می‌ورزد؟ عارف می‌گوید «من» همان است که عشق می‌ورزد، نه آن که فکر می‌کند. (9, p.148)

در رابطه با هستی‌شناسی، عارفان اعتقاد دارند که اساساً وجود اشیاء با مقایسه به وجود خداوند وجود حقیقی نمی‌باشد بلکه از قبیل «نمود» و «ظهور» است که پیش از آنکه خود را نشان بدهد «او» را نشان می‌دهد. از نظر غیر اصیل بودن، نسبت اشیاء به ذات حق نظیر نسبت «سایه» به «جسم» است. در مشرب فلسفی معمولی همان طور که برای سایر اشیاء «وجود» اثبات می‌شود برای خدا نیز وجودی اثبات می‌شود با این تفاوت که وجود او قائم به ذات و لایتناهی و ازلی و ابدی است و وجود سایر اشیاء قائم به او و ناشی از او و محدود و حادث. ولی در حقیقت وجود تفاوتی میان ذات واجب و سایر اشیاء نیست. اما در مشرب ذوقی اهل عرفان و مشرب حکمت متعالیه صدرایی که با برهان قوی تأیید شده است، وجود اشیاء نسبت به عدم وجود است ولی نسبت به ذات باری لا وجود است، نسبت به ذات باری از قبیل سایه و صاحب سایه و یا عکس و عاکس است. (12, vol.5, p.107)

در مورد مقایسه اندیشه فلسفی و عرفانی مطهری با سنت متافیزیکی غرب نکاتی قابل ملاحظه است که عبارتند از:

1. مطهری در آثار مختلفش درباره تعریف و موضوع فلسفه، تعبیری چون "مطلق وجود و احکام و عوارض آن"، فلسفه به منزله "علمی به احوال و احکام اعیان موجودات به اندازه قدر و ظرفیت بشری"، فلسفه به منزله "بیان احکام موجود بماهو موجود" را به کار برده است. این نوع نگاه به فلسفه بی تردید برگرفته از پارادایم موجود بین یا انتیک بین متافیزیکی غرب است و به همین دلیل همه ضعف‌های آن را در خصوص نیهیلیسم در خود دارد.
2. مطهری در مورد هدف فلسفه و ظرفیت عقل تعبیر حکمای گذشته را بدون اینکه نقد خاصی را داشته باشد، نقل کرده و می‌گوید که "هدف فلسفه این است که انسان در نظام فکری، جهان کلی شود و از نظر اندیشه، جهان عقلی گردد و همچنین عقل انسان قادر است حقایق این عالم را کشف کند." تکیه به علم حصولی و خود بنیادی و سوپزکتیویسم در این جملات موج می‌زند.
3. مطهری در رابطه با عرفان در بعد معرفت شناختی نقش حس درونی انسان و پرورش آن یا به عبارت دیگر اهمیت دل یا قلب و در بعد هستی‌شناسی نیز تلقی از خدا به منزله وجود متفاوت از موجودات در کلام عارفان را برجسته کرده و این نگاه را که هستی موجودات در مقابل هستی خدا سایه و نمود هستند، به عنوان یکی از اندیشه‌های اصلی این مکتب بیان کرده است. اگرچه این اندیشمند حکیم تقلیل شناخت یا انسان را به حس درونی، قلب یا عشق را در آثارش مورد نقد قرار داده است ولی در بعد هستی شناختی او نسبت اندیشه عارفان مبنی بر دوگانه هستی و ظهور و همچنین وجود و نمود به دوگانه ایده و سایه افلاطون را مهم و جدی تلقی نکرده و تأثیر و کمک این نوع نگاه دوالیستی بر تشدید و سیطره تفکر مفهومی و در نهایت بسوپزکتیویسم را نادیده گرفته است. اهمیت این موضوع از این نشأت می‌گیرد که به نظر هایدگر شکل‌گیری تفکر متافیزیکی زاینده نیهیلیسم غرب و همچنین تئولوژی با این اندیشه افلاطون که هستی را با نگاه دوالیستی به ایده (عالم مثل) و سایه تقسیم کرده، شروع شده است.

4. با توجه به سه نکته یاد شده، عدم توجه و نبود نگاه پارادایمی و کلان نسبت به سنت متافیزیکی غرب و میراث فکری انتقال یافته از یونان به جهان اسلام و همچنین نادیده گرفتن سوپرکتیویسم مستتر در سنت متافیزیکی غرب و ظرفیت‌های نیپیلیستیک آن، در این بخش از دیدگاه‌های مطهری قابل مشاهده است.

2.3. ب. براهین اثبات وجود خدا از دیدگاه مطهری و مقایسه آن با سنت متافیزیکی غرب

یکی دیگر از معیارهای سنجش ظرفیت‌های اندیشه‌های حکمی مطهری در برابر نیپیلیسم و در مورد امکان رهایی از آن، براهین اثبات وجود خدا از دیدگاه این اندیشمند حکیم است. نوع نگاه او به این براهین و قدرت آنها و رابطه این براهین با متافیزیک نشان دهنده ماهیت پارادایم حکمی او می‌باشد. از دیدگاه مطهری، به طور کلی درباره اثبات وجود خدا سه راه ذکر شده است. او هر سه راه را هم درست می‌داند. راه اول روانی یا فطری، راه دوم راه علمی یا شبه فلسفی و راه سوم نیز راه فلسفی است. مطهری در رابطه با راه اول می‌گوید:

«اما راه اول که راه فطری است به این صورت است که از راه وجود خود انسان، خدا را اثبات کرده‌اند؛ به این معنا که گفته‌اند احساس وجود خدا در انسان هست؛ یعنی در فطرت و خلقت هر کسی یک احساس و تمایلی وجود دارد که خود به خود او را به سوی خدا می‌کشاند؛ از این جهت مَثَل خدا و انسان مَثَل مغناطیس و آهن است.» (11, p.27-28)

راه دوم یعنی راه علمی یا شبه فلسفی از برهان نظم، (11, p.49-50) از برهان هدایت (11, p.81-82) و راه خلقت یا حدوث و قدم عالم (11, p.143-144) تشکیل می‌شود. به اعتقاد مطهری، "مسئله هدایت از این مهمتر است و مربوط به کار اشیاء و موجودات است؛ یعنی موجودات پس از ساخته شدن، کاری که می‌کنند عجیب است و این کار نشان می‌دهد که چیز دیگری، نوری، جاذبه‌ای هر چه می‌خواهید اسمش را بگذارید وجود دارد که او را هدایت و رهبری می‌کند." (11, p.81)

راه عقلانی و فلسفی (11, p.179) نیز شامل برهان ارسطویی یا برهان محرک یا لایتحرک، (11, p.180-182) برهان سینوی یا وجوب و امکان (11, p.182) برهان آتسلم (11, p.198) می‌شود. مطهری در آثار مختلفش به این براهین می‌پردازد ولی آن چیزی که در اینجا مهم است ارزیابی نهایی وی در مورد قدرت آنها است. او به طور کلی در این خصوص سه نکته را یاد آوری می‌کند:

1. "هر یک از راه‌های سه گانه (قلبی، علمی، عقلی) از یک نظر رجحان دارد. راه دل و فطرت از نظر شخصی کامل‌ترین راه‌هاست؛ یعنی برای هر فرد، بهتر و لذت بخش‌تر و مؤثرتر این است که از راه دل به خداوند راه بیابد. همچنان که قبلاً اشاره شد آن نقطه اصلی که راه اهل عرفان را از راه فلاسفه جدا می‌کند همین نقطه است. عرفا معتقدند که دل و احساسات فطری قلب را باید تقویت کرد و پرورش داد و موانع آن را از میان برد تا معرفت شهودی حاصل شود. اما فلاسفه و متکلمین می‌خواهند از طریق عقل و استدلال به خدا راه یابند. بدیهی است که این دو راه مانعاً الجمع نیستند. بعضی از اکابر، هم سلوک عقلی کرده‌اند و هم سلوک قلبی. به عقیده صدرالمتألهین لزوماً باید سلوک عقلی و سلوک قلبی با یکدیگر توأم گردند. به هر حال از جنبه فردی و شخصی قطعاً راه اهل دل کامل‌تر است ولی شخصی است، یعنی نمی‌توان آن را به صورت یک علم قابل تعلیم و تعلم برای عموم در آورد. هر کس از آن راه می‌رود خود با خبر می‌شود اما نمی‌تواند دیگران را آن طور

که خود خبر دار شده با خبر کند بر خلاف علم و فلسفه که از طریق تعلیم و تعلم، تمام دریافت‌های افراد به یکدیگر منتقل می‌گردد."

(12, vol.5, p.91)

2. "راه حسی و علمی به اصطلاح راه علم به صانع است، نه راه معرفت و شناسایی صانع (منطقیین گفته‌اند که معلول نمی‌تواند معرفت علت واقع شود و درست گفته‌اند)، آن هم راه علم به صانع طبیعت است نه راه علم به خدا، زیرا مفهوم خدا ملازم است با وجوب وجود و قیام به ذات. انبیا که از این راهها استفاده می‌کرده‌اند به این اعتبار بود که مذكر بودند و علم به آیات را مذكر فطرت قرار می‌دادند و لهذا تعبیر به «آیات» شده است در قرآن کریم، یعنی آن چیزی که عرفان را به وجود می‌آورد از نظر انبیا نفس فطرت توحیدی است نه مصنوعات. اگر از طریق عقل و علم بخواهیم وارد شویم، استدلال از مصنوعات کافی نیست." (13, p.283)
3. "ما خدا را که جستجو می‌کنیم به معنای این است که یک حقیقت کامل نامحدودی را جستجو می‌کنیم نه یک شیء را در میان اشیاء این عالم، به همان دلیل خدا را در صفحه زمان و مکان نباید جستجو کرد؛ یعنی در میان این موجودات زمانی و مکانی نمی‌گردیم ببینیم خدا در کجای زمان و مکان قرار گرفته، بلکه وجود خدا آن قدر کلی و محیط است که در واقع ما می‌خواهیم ببینیم آیا این عالم هستی، غیر از صفحه زمان و مکان صفحه دیگری هم که صفحه نهان است دارد یا ندارد. بنابراین زمان و مکان را نباید در مسئله خدا دخالت داد." (11, p.21)

در مورد براهین اثبات وجود خدا مقایسه نگاه مطهری با سنت متافیزیکی غرب ذکر چند نکته مهم به نظر می‌آید که عبارتند از:

1. مطهری در خصوص براهین اثبات وجود خدا راه دل و فطرت را از نظر شخصی کامل‌ترین راه دانسته در این زمینه با عرفا هم‌نوا شده و تقویت و پرورش دل و احساسات فطری قلب و از میان بردن موانع آن را برای معرفت شهودی لازم می‌داند. به نظر می‌رسد با این رویکرد او به سوی ساحت تفکر غیر مفهومی قدم برمی‌دارد و از سنت متافیزیکی غرب فاصله می‌گیرد.
2. تعبیری چون "معلول نمی‌تواند معرفت علت واقع شود"، "اگر از طریق عقل و علم بخواهیم وارد شویم، استدلال از مصنوعات کافی نیست"، "ما خدا را که جستجو می‌کنیم به معنای این است که یک حقیقت کامل نامحدودی را جستجو می‌کنیم نه یک شیء را در میان اشیاء این عالم" همه گواه بر نوعی آگاهی از نگاه موجود بین یا انتیک بین و سوژکتیویستی مستتر در متافیزیک و نفی آنها است. بنابراین در این موارد نیز به نظر می‌رسد مطهری با بیان محدودیت‌های براهین یاد شده، به دنبال تقویت کردن راه وجودی و قلبی و فراتر رفتن از سنت متافیزیکی غرب و به تبع آن رهایی از نیهیلیسم است.

3.3. ج. انسان کامل از دیدگاه مطهری و نسبت آن با سنت متافیزیکی غرب

هر نوع پارادایم، نظام دانایی و الگوی فکری، انسان خاص خود را تولید کرده و می‌آفریند. همان طور که از طریق شناختن یک الگوی فکری و نظام دانایی می‌توان به انسان زاییده از آن دست یافت، از طریق شناختن انسان‌های الگو در یک مکتب نیز می‌توان ماهیت، ابعاد و عمق آن را دریافت. به این دلیل می‌توان از طریق شناختن دیدگاه‌های مطهری در مورد انسان کامل به پارادایم حکمی او دست یافت و در مورد این پارادایم در مقابل

نیپیلیسم قضاوت کرد. این اندیشمند حکیم با اینکه تعلق خاصی به فلسفه و عرفان دارد ولی انسان کامل این مکاتب را مورد نقد قرار می‌دهد و دو معیار برای انسان کامل معرفی می‌کند. معیار اول مطهری قرآن و سنت است. معیار دوم او نیز افراد عینی می‌باشد.

در خصوص انسان کامل فیلسوفان، مطهری هر چند حجیت عقل را می‌پذیرد و به این دلیل برای انسان عاقل ارزش قائل است ولی انسان را به عقل تقلیل نمی‌دهد. او این نکته را مورد تأکید قرار می‌دهد که از دیدگاه فیلسوفان انسان جوهرش فقط عقل است و ذات آدمیان همان عقل می‌باشد. در حالی که اسلام این دیدگاه را تأیید نمی‌کند بلکه از نظر اسلام عقل یک شاخه از وجود انسان است، نه تمام وجود و هستی انسان. (9, p.133) به نظر فیلسوفان ایمان در اسلام، همان دریافت‌های عقل است. از دیدگاه اسلام این نیز درست نیست. (9, p.136) مطهری به طور کلی نظر خود را در مورد انسان کامل فلاسفه چنین بیان می‌کند:

«انسان کامل فلاسفه، از این جهت که آنها سایر جنبه‌های کمالات انسانی را نادیده گرفته‌اند و همه کمالات انسان را در کمال عقلی او جستجو کرده‌اند، انسان نیمه کامل است، انسان ناقص است. انسان کامل فلاسفه فقط مجسمه‌ای است از دانایی، فقط می‌داند؛ یعنی انسان کاملی که آنها فرض کرده‌اند، موجودی است که خوب می‌داند. چنین انسانی خوب می‌داند ولی موجودی است خالی از شوق، خالی از حرکت، خالی از حرارت، خالی از زیبایی، خالی از همه چیز؛ فقط می‌داند». (9, p.144) «اگر موضوع معرفت بی‌گرایش را مطرح کنیم (انسان کامل فلاسفه) نیمه کامل هم نیست، صددرصد ناقص است، آنچنانکه شیطان و فلاسفه‌ای که روح تسلیم در آنها نیست نیمه کامل هم نیستند. انسان کامل فلاسفه موجودی است که فقط می‌داند، اما نه در او عنصر تسلیم به حقیقت و نه عشق و شوق و حرکت و نه ذوق و نه قدرت و نه عاطفه و نه فیاضیت و نه خلاقیت و نه خدمت است». (6, p.307)

مطهری ضمن نقد انسان کامل فیلسوفان انسان کامل عارفان را نیز نقد می‌کند. هر چند او انسان کامل برخی عارفان را نسبت به انسان کامل فیلسوفان نزدیکتر به اسلام می‌داند ولی آن را غیر قابل نقد تلقی نمی‌کند. (9, p.168) در نقد مطهری نسبت به انسان کامل عارفان بیش از هر چیزی دو مسأله برجسته است. مسأله اول این است که انسان کامل عارفان عقل را تحقیر می‌کند. به این دلیل، انسان کامل عارفان انسان نیمه کامل است. (9, p.160) مسأله دوم هم این است که انسان کامل عارفان و عارفان در حوزه اجتماعی حضور ندارد و با درد مردم دردمند نمی‌شود. به قول مطهری این انسان، انسانی است که فقط سر در گریبان خودش دارد و بس. (9, p.161) وی معتقد است:

«انسان کامل عارفان و به ویژه تصوف، با انسان کامل اسلام و قرآن انطباق کامل ندارد. در اسلام، توجه به دل و سیر و سلوک عملی نه مستلزم کنار گذاشتن عقل، و نه در بردارنده بی‌اعتنایی به طبیعت و جهان مادی است. در فرهنگ دینی ما، استدلال و عرفان، عقل و شهود، فکر و عشق با هم تضاد ندارند؛ بلکه مکمل یکدیگرند؛ چنان که خدا محوری و عشق و درد الهی داشتن، به معنای بریدن و قطع رابطه با مردم و جهان بیرون نیست. انسان کامل اسلام نمی‌تواند در برابر مردم و مشکلات و رشد و تعالی آنها بی تفاوت بوده، برای آبادانی دنیا و اصلاح امور اجتماعی نکوشد و با انزوا و گوشه‌گیری، فقط به دنبال تهذیب نفس باشد». (9, p.7-8-9)

مطهری پس از معرفی و نقد انسان کامل مکاتب فلسفی و عرفانی همان طور که پیش از این نیز بیان شد به معیارهای در این زمینه می‌پردازد و توصیف قرآن و سنت و افراد عینی پرورش یافته در مکتب اسلام را به عنوان دو معیار اصلی بیان می‌کند. اگرچه از دیدگاه مطهری تعبیر "انسان کامل" در قرآن و سنت وجود ندارد ولی تعبیرات «مسلمان کامل» و «مؤمن کامل» به چشم می‌خورد. بنابراین با توجه به توصیفاتی که در این زمینه وجود دارد، می‌توان در خصوص انسان کامل اسلام سخن گفت. به این معنا مسلمان کامل انسانی است که در اسلام به کمال رسیده است و همچنین مؤمن کامل یعنی انسانی است که در پرتو ایمان به کمال رسیده است. افزون بر قرآن و سنت، افراد عینی که بر اساس اوامر و معیارهای دقیق اسلام و قرآن ساخته شده‌اند، انسان‌های کامل اسلامی هستند. شناخت این افراد عینی، شناخت انسان کامل است. (9, p.12)

مطهری با استفاده از قرآن به عناصر سازنده انسان کامل می‌پردازد. به نظر وی آن چیزی که قلب را روشن و به روح شور و حرارت و حرکت می‌دهد، ایمان و عمل و صفا و تقواست. (10, vol.6, p.68) قرآن می‌فرماید اعمال انسان روی روح و فکر انسان اثر می‌گذارد، به این معنا که عمل خیر و عمل صالح، انسان را روشن‌تر و بیناتر می‌کند و عمل شر، انسان را کورتر می‌کند. این همان مسئله «نقش عمل در ساختن انسان» است. (16, p.144) به عبارت دیگر انسان در متن زندگی با عمل صالح ساخته می‌شود. از سوی دیگر مطهری نیز مثل برخی اندیشمندان معاصر نوع نگاه به مرگ را در شکل‌گیری شخصیت و اصالت زندگی انسان خیلی تعیین کننده می‌داند. او بر این باور است که اگر کسی از مرگ نترسد، سراسر زندگیش عوض می‌شود و انسان‌های خیلی بزرگ آن انسان‌هایی هستند که در مواجهه با مرگ، در نهایت شهامت و بلکه بالاتر از شهامت با لبخند و خوشرویی به سراغ مرگ رفته‌اند. (9, p.122-123)

به نظر مطهری اولیای حق مصادیق بارز این ویژگی‌ها هستند. او با اشاره به شخصیت پیامبر اسلام (ص) و امام علی (ع) در این خصوص می‌گوید:

"خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نمونه انسان کامل اسلام است. علی علیه السلام نمونه دیگری از انسان کامل اسلام است. شناخت علی، شناخت انسان کامل اسلام است اما نه شناخت شناسنامه‌ای علی. گاهی انسان، علی را شناسنامه‌ای می‌شناسد... شناخت علی یعنی شناخت شخصیت علی نه شخص علی." (9, p.13)

"علی علیه السلام یک شخصیت جامع الاضداد است، کلامش هم جامع الاضداد است. در کلامش عرفان هست در اوج عرفان، فلسفه هست در اوج فلسفه، آزادیخواهی هست در اوج آزادیخواهی، حماسه هست در اوج حماسه، اخلاق هست در اوج اخلاق." (9, p.158)

در باب نسبت انسان کامل مورد نظر مطهری با سنت متافیزیکی غرب اشاره به چند نکته لازم است:

1. قرآن و سنت و افراد عینی پرورش یافته در مکتب اسلام دو معیار مطهری برای تشخیص و عناصر سازنده انسان کامل هستند. مطهری با برجسته کردن این دو معیار به نظر می‌رسد دنبال نوع نابگرایی و اصالتی در باب انسان کامل است. با توجه به مجموعه نقدهای او نسبت به انسان کامل مکاتب دیگر، مدل و الگوهای غیر اصیل به دلیل یک سری اتفاقات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جای مدل و الگوهای اصیل نهشته‌اند. دغدغه مطهری نیز این است که با رجوع به قرآن و سنت و همچنین برجسته کردن شخصیت‌های چون پیامبر اسلام (ص) و امام علی (ع) ابهام و غبار آلودی در این زمینه زوده

گردد. بنابراین فاصله گیری از سنت تفکر متافیزیکی غرب و انسان زاینده از آن در این نگاه بسیار آشکار است.

2. هر چند مطهری به عناصر سازنده مکاتب فلسفی و عرفانی توجه دارد ولی در این مکاتب نوع تقلیل-گرایی را مشاهده کرده و انسان کامل آنها را در حقیقت تک بعدی می‌داند. به این دلیل او با نقد انسان کامل فیلسوفان و عارفان ناراسایی این مکاتب در ساختن انسان دارای همه ابعاد را اعلام کرده است. به نظر می‌رسد مطهری با استفاده از اوصافی برگرفته از قرآن و روایات و همچنین با توجه به نمونه‌های عینی، دنبال انسانی است که مظهر تمام اسماء الهی باشد. ماهیت غیر متافیزیکی اندیشه مطهری نسبت به دو بخش پیشین در این بخش بیش‌تر نمایان است.

3. افزون بر اوصاف و عناصر سازنده انسان کامل چون ایمان، عمل، صفا و تقوا، نوع نگاه مطهری به مسأله مرگ و تأکید او بر نترسیدن از مرگ به عنوان یکی از ویژگی‌های انسان کامل قابل توجه است. اهمیت این تأکید ناشی از این است که او نترسیدن از مرگ را از ویژگی‌های انسان‌های بزرگ و اولیای حق می‌داند. بی‌شک این ویژگی‌ها و انسان مورد نظر مطهری بیش از اینکه اسیر ساختارهای ذهنی و تمایلات نفسی خود شود و در گرداب سوژکتیویسم غرق و نیهیلیست گردد، با تفکر اصیل و عمل صالح در مقابل حق و حقیقت منفعل و در ساختن زندگی و تمدن به عنوان مظهر اسمای الهی فعال خواهد بود.

4. نتیجه‌گیری

نیهیلیسم به عنوان بی ارزش شدن همه ارزش‌ها ابتدا در آثار نیچه برجسته شد. این فیلسوف آلمانی به ابعاد اخلاقی و ارزشی نیهیلیسم پرداخته است. نیچه با روش تبارشناسی تلاش نمود که ریشه‌های نیهیلیسم را در یونان باستان جستجو و تبیین نماید. با این حال، آن کسی که به طور فراگیر نیهیلیسم را مورد بررسی قرار داد هایدگر بود. هایدگر از طرفی نوع نیهیلیسم وجودی را به نیهیلیسم اخلاقی و ارزشی اضافه نمود و از طرف دیگر نیز به طور سیستماتیک علل و ریشه‌های نیهیلیسم را جستجو کرد و آن را ناشی از متافیزیک دانست. به نظر هایدگر متافیزیک با رویکر موجود بینی یا انتیک بینی خویش غفلت از وجود را به ارمغان آورده است. این نوع طرز تفکر مفهومی، حصولی و گزاره‌ای بوده و انسان را به سوژه و جوهر فکور و هستی را نیز به ابژه تقلیل داده و سوژکتیویسم را به دنبال خود آورده است.

با توجه به اهمیت و پیامدهای نیهیلیسم، امکان‌هایی از آن در دوره معاصر به یک موضوع جدی تبدیل شده است. در این راستا ظرفیت‌های پارادایم حکمی مرتضی مطهری مورد بررسی قرار گرفته است. با بررسی دیدگاه‌های حکمی مطهری در سه عرصه فلسفه و عرفان، براهین اثبات وجود خدا و انسان کامل مشخص شده است که اندیشه‌های او ظرفیت‌هایی از نیهیلیسم را دارد. اگرچه مطهری اغلب نوع نگاهی که به فلسفه دارد، در چارچوب پارادایم متافیزیک یونانی قرار می‌گیرد ولی نوع نگرش صدرایی، وجودی و عرفانی او با این سنت متافیزیکی غربی به طور ماهوی متفاوت است. در این خصوص نکته انتقادی که به مطهری وارد است عدم تحلیل پارادایمی، کلان و سیستماتیک سنت متافیزیکی غرب و ماهیت نیهیلیستیک آن است.

در دو عرصه براهین اثبات خدا و انسان کامل دیدگاه‌های مطهری نشان دهنده محدودیت‌های متافیزیک است و او با آگاهی از این محدودیت در بحث براهین اثبات وجود خدا راه قلبی را بهترین راه دانسته و از متافیزیک

فاصله گرفته و در بحث انسان کامل نیز با استفاده از قرآن و سنت و نمونه‌های عینی و همچنین نقد انسان کامل فیلسوفان و عارفان، از دایره نیهیلیست پرور سنت متافیزیکی غرب خارج شده است. علیرغم این ابعاد تفکر فرامتافیزیکی مطهری، اشتغال و کوشش‌های زیاد وی در نظام‌سازی‌های مفهومی و گزاره‌ای در حوزه الهیات و همچنین تقلیل شخصیت علمی و فکری او به فلسفه و غلبه شهرت فلسفی‌اش به ابعاد شخصیتی دیگر، باعث حاشیه رفتن تفکر غیر مفهومی و غیر متافیزیکی این حکیم الهی شده است. بنابراین، با توجه به ابعاد و ظرفیت‌های یاد شده پارادایم حکمی مطهری در مقابل نیهیلیسم و مغفول ماندن این ابعاد، بازخوانی آثار او در پرتو برجسته نمودن اندیشه‌های قرآنی و وجودی وی از اهمیت و ضرورت ویژه‌ای برخوردار است.

المصادر والمراجع

1. عبد الکریمی، بیژن، (1388). تأملی بر تاریخ‌سازی‌های تئولوژیک، مجله نامه فلسفی، ج. 5، ش. 2، 35-50.
2. خاتمی، محمود، (1386). مدخل فلسفه غربی معاصر، نشر علم، تهران
3. مطهری، مرتضی، (1390). کلیات علوم اسلامی، ج 1 (منطق، فلسفه)، انتشارات صدرا، تهران
4. مطهری، مرتضی، (1391). یادداشت‌های استاد مطهری، ج 12، انتشارات صدرا، تهران
5. مطهری، مرتضی، (1390). اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج 1، انتشارات صدرا، تهران
6. مطهری، مرتضی، (1390). یادداشت‌های استاد مطهری، ج 1، انتشارات صدرا، تهران
7. مطهری، مرتضی، (1389). فلسفه ابن سینا، ج 1 (مجموعه آثار، ج 7)، انتشارات صدرا، تهران
8. مطهری، مرتضی، (1389). مقالات فلسفی، انتشارات صدرا، تهران
9. مطهری، مرتضی، (1390). انسان کامل، انتشارات صدرا، تهران
10. مطهری، مرتضی، (1385). یادداشت‌های استاد مطهری، ج 6، انتشارات صدرا، تهران
11. مطهری، مرتضی، (1389). توحید، انتشارات صدرا، تهران
12. مطهری، مرتضی، (1390). اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج 5، انتشارات صدرا، تهران
13. مطهری، مرتضی، (1389). یادداشت‌های استاد مطهری، ج 8، انتشارات صدرا، تهران
14. مطهری، مرتضی، (1390). یادداشت‌های استاد مطهری، ج 1، انتشارات صدرا، تهران
15. مطهری، مرتضی، (1385). یادداشت‌های استاد مطهری، ج 6، انتشارات صدرا، تهران
16. مطهری، مرتضی، (1389). آشنایی با قرآن، ج 12، انتشارات صدرا، تهران
17. Cevizci, Ahmet, (1999). Paradigma Felsefe Sözlüğü, Paradigma Yayınları, İstanbul
18. Heidegger, Martin, (2001). Nietzsche'nin Tanrı Öldü Sözü (çev. Levent Özser), Asa Kitabevi, Bursa
19. Nietzsche, Friedrich, (2002). Güç İstenci, (çev. Sedat Umran), Birey Yayınları, İstanbul
20. Nietzsche, Friedrich, (2000). Putların Alacakaranlığı (çev. Hüseyin Kaytan), Tümm zamanlar yayıncılık, İstanbul

Nihilizmdən qurtulmanın mümkünlüyü və Mürtəza Mütəhhərinin hikmət paradigması

Məhəmməd Hadi Mədəni*

Abstrakt. Nihilizm bütün dəyərlərin və inancların dəyərdən düşməsi kimi müasir bəşər sivilizasiyasının ən mühüm fəlsəfi problemlərindən və böhranlarından biridir. M.Haydeggerə görə nihilizm metafizikadan və subyektivizmdən qaynaqlanır. Bu mənada metafizik təfəkkürün və subyektivizmin hökmranlığı nihilizmin yayılmasına səbəb olur. Bu fəlsəfi məktəbin ateist və dağıdıcı tərəflərini nəzərə alsaq, ondan qurtulmaq üçün ideyaların axtarılması və yolların tapılması zərurəti ortaya çıxır. Digər tərəfdən, M.Mütəhhəri bir sıra unikal xüsusiyyətlərə malik və orijinal fikirlərə sahib olmuşdur. Bu da nihilizmdən qurtulmaq üçün "M.Mütəhhərinin hikmət paradigması hansı imkanlara və keyfiyyətlərə malikdir?" sualını ortaya qoyur. Bu məqalə analitik-təsvisi üsulla və paradigmalardan istifadə etməklə bu suala cavab vermək niyyətindədir. Məqalədə bu qənaətə gəlmişik ki, M.Mütəhhərinin hikmət paradigması metafizik və subyektivist ünsürlərə malik olmasına baxmayaraq, öz ekzistensial, intuitiv və qurandan çıxarılmış yanaşmalarına görə nihilizmdən qurtuluşu mümkün edir. Lakin qeyd etmək yerinə düşər ki, M.Mütəhhərinin düşüncələrinin bu hissəsi onun fəlsəfi və metafizik düşüncələrinin kölgəsində və diqqətdən kənarda qalmışdır.

Açar sözlər: nihilizm, metafizika, subyektivizm, azadlıq, Mürtəza Mütəhhəri

Murtaza Mutahhari'nin Hikmet Paradigması ve Nihilizmden Kurtuluş İmkani

Muhammet Hadi Medeni*

Özet. Tüm değerlerin ve inançların değersizleşmesi olarak nihilizm, en önemli felsefi konulardan ve çağdaş uygarlığının krizlerinden biridir. Heidegger'e göre nihilizm, metafizik ve öznelcilikten kaynaklanır. Bu anlamda metafizik düşünce ve subyektivizmin hakimiyeti nihilizmin yayılmasına yol açar. Bu felsefi okulun

* Tehran Üniversitelerinde siyasi elmler üzere fəlsəfə doktoru, Beynəlxalq Əl-Mustafa Tədqiqat İnstitutunun "Siyasi düşüncə departamenti"nin elmi işçisi; Türkiyə
E-mail: mhadimadani@yahoo.com
<https://orcid.org/0000-0002-8055-7911>

Məqaləyə istinad: Mədəni, M.H., [2022]. *Nihilizmdən qurtulmanın mümkünlüyü və Mürtəza Mütəhhərinin hikmət paradigması*. "Metafizika" jurnalı. № 1 (17), səh. 130- 144

Məqalənin tarixçəsi:

Məqalə redaksiyaya daxil olmuşdur: 11.11.2021

Təkrar işlənməyə göndərilmişdir: 18.01.2022

Çapa qəbul edilmişdir: 01.03.2022

* Təhran Universiteti'ndə Siyasal Bilimler dalında doktorasını yapmış və Uluslararası El-Mustafa Araştırma Enstitüsü Siyasal Düşünce Bölümü'nde araştırma görevlisidir.

E-mail: mhadimadani@yahoo.com

<https://orcid.org/0000-0002-8055-7911>

атеист ve yıkıcı yönleri düşünüldüğünde, ondan kurtulmanın olanaklarını bulmak için düşünce arayışına girmek gerekli görünmektedir. Öte yandan Mürteza Mutahhari'nin bir dizi benzersiz özelliği nedeniyle özgün fikirleri vardır ve bu da "Mutahhari'nin hikmet paradigmasının nihilizmden kurtuluş için ne gibi olanak ve potansiyellere sahip olduğu" sorusunu gündeme getirmektedir. Bu makale, bu soruyu analitik-betimleyici bir yöntem ve paradigmatic bakış açısıyla yanıtlamayı amaçlamaktadır. Mutahhari'nin hikmet paradigması; metafizik ve sübjektivist unsurlara sahip olmasına rağmen, varoluşsal, sezgisel ve Kur'ânî yaklaşımları nedeniyle nihilizmden kurtulma imkânı sunmaktadır. Ancak Mutahhari'nin düşüncelerinin bu kısmının onun felsefi ve metafizik düşüncelerinin karşısında gölgede kaldığı ve ihmal edildiğini söylemek gerekir.

Anahtar Kelimeler: Nihilizm, metafizik, öznelcilik, kurtuluş, Murtaza Mutahhari

Возможность освобождения от нигилизма и парадигма мудрости Муртазы Мутаххари

Мухаммед Хадид Мадани*

Абстракт. Нигилизм является одной из самых важных и нерешенных философских проблем современной цивилизации, ставящей под сомнение общепринятые ценности и верования. Согласно М.Хайдеггеру, нигилизм основывается на метафизику и субъективизм. В связи с этим метафизическое сознание и владычество субъективизма способствует распространению нигилизма. Принимая во внимание атеистические и разрушающие стороны данной философской школы выясняется необходимость поиска идей и нахождения путей для их решения.

М.Мутаххари обладал уникальными способностями и оригинальными мыслями. Для освобождения от нигилизма возникает необходимость изучения вопроса: «*Какими возможностями и качествами обладает парадигма мудрости М.Мутаххари?*». В статье данный вопрос изучен основываясь на аналитико-описательный метод и использование парадигм.

Основываясь на исследования в данной области в итоге статьи раскрыты метафизические и субъективные элементы парадигмы мудрости

* Кандидат политических наук Тегеранского Университета и научный сотрудник отдела "Политической мысли" Международного исследовательского центра Аль-Мустафа. Турция
E-mail: mhadimadani@yahoo.com
<https://orcid.org/0000-0002-8055-7911>

Цитировать статью: Мадани, М.Х., [2022]. Возможность освобождения от нигилизма и парадигма мудрости Муртазы Мутаххари. № 1 (17), с. 130-144

История статьи:

Статья поступила в редакцию: 11.11.2021

Отправлена на доработку: 18.01.2022

Принята для печати: 01.03.2022

М.Мутаххари, изложены выводы о возможности освобождения от нигилизма экзистенциалистическими, интуитивными и основанными на Коран выводами ученого. Особо следует подчеркнуть о том, что данная область мыслей М.Мутаххари осталась в тени его философских, метафизических изложений и была недостаточно внимательно изучена.

Ключевые слова: нигилизм, метафизика, субъективизм, свобода, Муртаза Мутаххари.

Morteza Mutahhari's Philosophical Paradigm and Getting Free from Nihilism **Muhammad Hadi Madani***

Abstract. Nihilism, as the devaluation of all values and beliefs, is one of the most significant philosophical issues and crises of contemporary human civilization. According to Heidegger, nihilism stems from metaphysics and subjectivism. In this sense, the dominance of metaphysical thinking and subjectivism leads to the spread of nihilism. Observing the atheistic and destructive aspects of this philosophical school, it seems necessary to seek ideas in order to find possibilities to get rid of it. On the other hand, Murtaza Mutahhari has some original ideas due to having a series of unique features, and this also raises the question of "what possibilities and capacities does Mutahhari's Philosophical paradigm have to get rid of nihilism?" This article intends to answer this question with an analytical-descriptive method and using a paradigm view. It seems that Mutahhari's philosophical paradigm, despite having metaphysical and subjectivist elements, due to its existential, intuitive and Qur'anic approaches, makes it possible to get rid of nihilism. However, it must be said that this part of Mutahhari's thoughts has been overshadowed and neglected in front of his philosophical and metaphysical thoughts.

Keywords: Nihilism, Metaphysics, Subjectivism, Getting Free, Morteza Mutahhari.

REFERENCES

1. Abdul Karimi, Bijan, (1388). Teamoli bar Tarikhsazihaye Teolojik 5(2), Majalleye Nameye Phalsaphi, 35-50. (in Persian)

* PhD in Political Science from the University of Tehran and Research Fellow of the Department of Political Thought at Al-Mustafa International Research Center. Turkey

E-mail: mhadimadani@yahoo.com

<https://orcid.org/0000-0002-8055-7911>

To cite this article: Madani, M.H., [2022]. Morteza Mutahhari's Philosophical Paradigm and Getting Free from Nihilism. "Metafizika" journal. № 1 (17), pp. 130-144

Article history:

Received: 11.11.2021

Accepted: 01.03.2022

2. Khatami, Mahmoud, (1386). Madakhele Falsafeye Gharbiye Moaser. Tehran: Alam Publishing (in Persian)
3. Motahari, Morteza, (1390). Kolliyyateh Oulumeh Islami, Vol. 1 (Logic, Philosophy). Tehran: Sadra Publications (in Persian)
4. Motahari, Morteza, (1391). Yaddashthaye Ostade Motahari, Vol. 12. Tehran: Sadra Publications (in Persian)
5. Motahari, Morteza, (1390). Usule Felsefe ve Raveshe Realizm, Vol. 1. Tehran: Sadra Publications (in Persian)
6. Motahari, Morteza, (1390). Yaddashthaye Ostade Motahari, Vol. 1. Tehran: Sadra Publications (in Persian)
7. Motahari, Morteza, (1389). Felsefe ibn Sina, Vol. 1. (Macmueye Asar, Vol.7) Tehran: Sadra Publications (in Persian)
8. Motahari, Morteza, (1389). Meqalate Felsefi, Tehran: Sadra Publications (in Persian)
9. Motahari, Morteza, (1390). Ensane Kamel, Tehran: Sadra Publications (in Persian)
10. Motahari, Morteza, (1385). Yaddashthaye Ostade Motahari, Vol. 6. Tehran: Sadra Publications (in Persian)
11. Motahari, Morteza, (1389). Tohid. Tehran: Sadra Publications (in Persian)
12. Motahari, Morteza, (1390). Usule Felsefe ve Raveshe Realizm, Vol. 5. Tehran: Sadra Publications (in Persian)
13. Motahari, Morteza, (1389). Yaddashthaye Ostade Motahari, Vol. 8. Tehran: Sadra Publications (in Persian)
14. Motahari, Morteza, (1390). Yaddashthaye Ostade Motahari, Vol. 1. Tehran: Sadra Publications (in Persian)
15. Motahari, Morteza, (1385). Yaddashthaye Ostade Motahari, Vol. 6. Tehran: Sadra Publications (in Persian)
16. Motahari, Morteza, (1389). Ashnayi ba Qoran, Vol. 12. Tehran: Sadra Publications (in Persian)
17. Cevizci, Ahmet, (1999). Paradigma Felsefe Sozlugu, Istanbul, Paradigma Yayinlari (in Turkish)
18. Heidegger, Martin, (2001). Nietzsche'nin Tanrı Öldü Sozu (Levent Ozsar, Trans.). Bursa: Asa Kitabevi (in Turkish)
19. Nietzsche, Friedrich, (2002). Guch Istenci, (Sedat Umran, Trans.). Birey Yayinlari, Istanbul (in Turkish)
20. Nietzsche, Friedrich, (2000). Putlarin Alacakaranligi (Huseyin Kaytan, Trans.). Istanbul: Tumzamanlar yayincilik (in Turkish)